

ادب فارسی ، دوره جدید ۱، شماره ۵-۳

## هزار نکته باریکتر ز مو ... چند ایهام و اشاره نویافته در شعر خواجه شیراز

دکتر علی محمد گیتی فروز  
استادیار دانشگاه پیام نور - مرکز اهواز<sup>۱</sup>  
(ص ۲۰۸ - ۱۹۱)

تاریخ دریافت مقاله : ۸۹/۱/۱۶

تاریخ پذیرش قطعی : ۸۹/۱۲/۲۰

### چکیده

تاکنون کتابها و مقالات متعددی درباره تشریح زیبایی‌های شعر حافظ نوشته شده است. در این مقاله ضمن اشاره به چند ایهام و اشاره نویافته در شعر خواجه شیراز، سابقه کاربرد برخی از ایهام‌ها در شعر بدر چاچی، شاعر صنعت‌گرای قرن هشتم (زنده به سال ۷۴۵ هجری قمری) ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی: حافظ، ایهام، بدر چاچی

---

۱ . نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول: gitiforus\_ali@yahoo.com

## مقدمه

اینکه شعر خواجه شیراز قرن‌هاست با شوکت و اقتدار بر صدر دیوان ادب تکیه زده است بی‌چیزی نیست. تاکنون کتابها و مقالات بیشماری در تشریح مضامین و تبیین زیبایی‌ها و راز و رمزهای غزل‌های آسمانی خواجه نگاشته‌اند، اما گویا لطیفه‌های نهانی اشعار حافظ را نیز همچون «ماجرای حافظ و معشوقش» پایانی نیست و «این شرح بی‌نهایت» همچنان ادامه خواهد داشت و هنوز هم با گذشت بیش از ششصد سال از عمر حافظ خوانی و حافظ پژوهی «طالبان لعل» میتوانند از «کان زیبایی‌های» شعر حافظ گهرهای خرد و درشتی به قدر همت خود استخراج نمایند.

زیبایی‌های مضامین عالی، موسیقی دلنواز و ترکیب‌های دلنشین شعر حافظ آن قدر چشمگیر و خیره‌کننده است که کمتر به مخاطب اجازه میدهد تا در تردستی‌های ساحرانۀ شاعر در ساحت انتخاب کلمات مجال تأمل و توفیق بیابد؛ با این همه اگر کاوشگری خود را برای مدتی از جذبۀ معنوی میدان مغناطیسی شعر حافظ فارغ گرداند درخواهد یافت که «شبکۀ ارتباطی» کلمات در غزل حافظ تا چه اندازه دقیق و نیرومند و زنجیرۀ واژگان تا چه میزان به هم پیوسته و استوار است. دقت در انتخاب کلمات آن‌چنان زیرکانه و هنرمندانه صورت می‌پذیرد که نه تنها خللی به جانب معنی وارد نمی‌نماید بلکه رمز و راز این انتخاب‌های شگفت‌انگیز و محیرالعقول قرن‌ها از چشم و گوش مخاطب پوشیده می‌ماند و ارزش این کار هنگامی نمایان میشود که میبینیم بعضی از شاعران و نویسندگان لفاظ و صنعتگرا برای دست و پا کردن یک ایهام و مراعات نظیر ساده نه تنها از جانب معنی که حتی از وزن و موسیقی و هنجارهای طبیعی کلام نیز چشم‌پوشی میکنند.

نگارنده این سطور هنگام تصحیح دیوان «بدرچاچی»، شاعر نکته‌یاب و ایهام‌پرداز قرن هشتم هجری قمری، با نکات و ایهام‌های ظریف فراوانی مواجه گردید که از نکته‌سنجی و خیال‌پردازی طبع شاعر حکایت میکرد. از آنجا که بسیاری از نکته‌ها، ایهام‌ها و اشاراتی که در این مقاله به آنها پرداخته خواهد شد از رهگذر تصحیح دیوان «بدرچاچی» به ذهن نگارنده خطور کرده است، در این مقاله به حکم «فضل تقدّم» به اشعار «بدرچاچی» نیز که متضمن آن نکته‌ها بوده است، اشاره شده است.

## ۱. بام

کلمۀ «بام» در ابیات زیر موهم معنی «بامداد و صبح» نیز میباشد:

۱. شبی که ماه مراد از افق طلوع کند
  ۲. من آن مرغم که هر شام و سحرگاه
  ۳. ستاره شب هجران نمیفشاند نور
  ۴. کوس نو دولتی از بام سعادت بزنم
  ۵. کوس ناموس تو از کنگره عرش زنیم
- بود که پرتو نوری به بام ما افتد<sup>۱</sup> ۱۱۰/۳  
ز بام عرش می‌آید صفرم ۳۲۴/۹  
به بام قصر برآی و چراغ مه برکن ۳۸۹/۳  
گر بینم که مه نوسفرم بازآید ۲۳۲/۷  
علم عشق تو بر بام سماوات بریم ۳۶۶/۵

در سه بیت اول بین شب (شام) و بام ایهام تناسب (تضاد) برقرار است و در دو بیت اخیر با توجه به ارتباط «کوس» و «بام» میتوان گفت که کلمه «بام» به کوسی که در بام (صبح) بر درگاه سلطان مینواختند و به «بامزد» مشهور بوده است (لغت‌نامه) ایهام دارد. این کلمه در دیوان بدر چاچی نیز با همین معنی ایهامی به کار رفته است.

در این شش مه چو صبح ای مه دهل بر بام دهلی زن  
که هندوستان در افزون گشت و چین افتاد در نقصان (ص ۲۴۵)

## ۲. تنگ

کلمه «تنگ» علاوه بر معنی «مقابل فراخ» به معنی «بار، لنگه بار و عدل» نیز به کار رفته است، مولانا میگوید (نقل از لغت‌نامه):

لطف تو خواهم که مینا گر شود این زمان این تنگ هیزم زر شود  
در دو بیت زیر خواجه شیراز کلمه «تنگ» را با توجه به این معنی ایهامی بکار برده است:

۱. گویی از صحبت مانیک به تنگ آمده بود
  ۲. سینه تنگ من و بار غم او هیهات
- بار بر بست و به گردش نرسیدیم و برفت ۸۵/۲  
مرد این بار گران نیست دل مسکینم ۳۴۷/۸
- «بدر چاچی» نیز گفته است:

چو پسته گشت دل شوربخت من بریان که تنگ شکر او لعل دُر نثار آمد ص ۱۴۳  
در بیت فوق «تنگ شکر» به معنی «بار شکر» و استعاره از دهان معشوق است. سعدی در بوستان میگوید (لغت‌نامه):

ز راوی چنین ییاد دارم خبر که پیشش فرستاد تنگی شکر  
در بیت بدر، کلمه «تنگ» به دهان تنگ معشوق نیز ایهام دارد.

### ۳. جلوه

کلمه «جلوه» علاوه بر معنی «رونق، ضیا و عرضه» در لغت‌نامه به معنی آنچه امروزه «رونما» گفته میشود نیز آمده است: «آنچه عروس را شوی در وقت جلوه دهد از کنیز و غیر آن» (لغت‌نامه از اقرب‌الموارد) و در ابیات زیر از حافظ و بدر چاچی نیز تعبیر «جلوه آرزو کردن عروس» و «جلوه دادن به عروس» ناظر به این معنی ایهامی است. حافظ:

حافظ عروس طبع مرا جلوه آرزوست      آینه‌ای ندارم از آن آه میکشم ۳۲۹/۸  
بدر چاچی:  
تا که عروس نظم را جلوه دهند راویان      بهتر از این نیافت کس دانه گوشوار را ص ۸۶

### ۴. جو

کلمه «جو» علاوه بر اینکه «امر از جستن» میباشد، در شعر حافظ و بدر چاچی بارها با ایهام به معنی «جوی آب» به کار رفته است: حافظ:

۱. ز سرو قد دلجوییت مکن محروم چشمم را  
بدین سرچشمه‌اش بنشان که خوش آبی روان دارد ۱۱۶/۵  
۲. سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض  
به هوای سر کوی تو برفت از یادم ۳۱۰/۴  
۳. خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق  
دریا دلی بجوی دلیری سرآمدی ۴۳۰/۸  
در بیت نخست تناسب بین «سرو» با «جوی» مدنظر خواجه بوده است چرا که در آیین خیال حافظ، سرو بر لب جوی میبald:

#### فدای قد تو هر سرو بن که بر لب جوست

نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است ۵۷/۶  
بدر چاچی نیز گفته است:

۱. در آن موضع که دریا خاک بر سر کرد از دستش  
اگر از ما نشان جویی جزیره است این زمان نامش ص ۲۱۳  
۲. در برجهاش طارم نه طاق سایه جوی  
بر حوضه‌اش کوثر فردوس رشک بر ص ۱۷۸

۳. بدر است و مهر آن مه مدح شهی که طبعش  
دریای بیکران است از هر طرف که جویص ۳۷۰

## ۵. چین

کلمه «چین» در شعر حافظ بارها کانون ایهام قرار گرفته است؛ اما در بیت زیر تردستی حافظ در کاربرد دو پهلوی این کلمه که با تلمیح و اشارتی اساطیری-عرفانی همراه است، مخاطب را شگفت زده می کند:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین

کانجا همیشه باد به دست است دام را ۷/۳

در بیت فوق «چین» امر از «چیدن» است اما موهم سرزمین چین نیز هست که در آن صورت با «عنقا» (سیمرغ) مناسبت دارد در اساطیر آمده است که سیمرغ ابتدا بر سرزمین چین جلوه گر شده است؛ عطار می گوید :

ابتدای کار سیمرغ ای عجب      جلوه گر بگذشت بر چین نیمشب  
در میان چین فتاد از وی پری      لاجرم پرشور شد هر کشوری  
آن پر اکنون در نگارستان چینست      اطلبوا العلم ولو بالصین ازینست  
(عطار، ۱۳۸۳: ۱۰۸)

## ۶. حال

کلمه «حال» علاوه بر معانی «مزاج، کیفیت، سرگذشت و شور و وجد» معنی نامأنوس و کم کاربرد دیگری نیز دارد:

«دو میل که بر دو طرف میدان بنهند تا گوی از آن بگذرانند». مولوی گوید  
(لغت نامه):

شاد باش ای مقبل فرخنده حال      گوی معنی را همی بر سوی حال  
کاربرد دو پهلوی این کلمه در شعر بدر چاچی و با ظرافت و مهارت غیرقابل قیاس در شعر حافظ، چندین بار مشاهده میشود:  
حافظ:

۱. ای که مه برکشی از عنبر سارا چوگان

مضطرب حال مگردان من سرگردان را ۹/۴

۲. گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم

گفت آن میکشم اندر خم چوگان که می رس ۲۶۶/۷

بدر چاچی:

۱. تا به شام از مدد جنبش چارم ایوان  
گوی زر بر سر میدان افق آرد حال ص ۲۲۰
- ۲- هر دل که یکی گو شد میدان شریعت را  
در حال شود ایمن از ضربت نه چوگان ص ۲۴۳
- ۳- آن زمان کز آسمان چوگان سیمین شد پدید  
گوی زرین بر سر میدان چرخ آورد حال ص ۳۲۰

#### ۷. حکم

کلمه «حکم» علاوه بر معنی مشهور «فرمان»، اصطلاح نجومی نیز هست: «هر یک از اثرهای کواکب بر طبق اصول احکامیان از منجمین» (نعت‌نامه).  
حافظ:

- گدای میکده‌ام لیک وقت مستی بین  
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم ۳۴۲/۶
- بدر چاچی:
- کتاب زیج<sup>۲</sup> شاهي را که از تو معتبر نبود  
چو تقویم کهن منسوخ باد آیات احکامش ص ۲۱۳

#### ۸. خبر

کلمه «خبر» علاوه بر معنی مشهور، اصطلاح «نحو» نیز می‌باشد. در ابیات زیر با توجه به کلمات «حال» و «وصف» (صفت، نعت) میتوان، «خبر» را موهم معنی نحوی آن تصور کرد:  
حافظ:

۱. حال دل با تو گفتم هوس است  
خبر دل شنفتم هوس است ۴۳/۱
۲. بعد از این روی من و آینه وصف جمال  
که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند ۱۷۸/۴
۳. ای پیک راستان خبر سرو ما بگوی  
احوال گل به بلبل دستان سرا بگوی ۴۰۷/۱

در شعر بدر این ایهام با صراحت بیشتری بکار رفته است:

۱. در زمن عدل تو زید که زد عمرو را  
نیست بجز مبتدا هیچ کسی را خبر ص ۱۶۱
۲. آلم ندیده ز لطف زبانی به استفهام  
کران الم خبری نیست مبتدا را هم ص ۲۳۱

## ۹. خیال

این کلمه علاوه بر معنی مشهور «گمان و پندار»، از مصطلحات علم موسیقی نیز هست. هرچند معنای موسیقایی این کلمه از فرهنگهای عمومی (*لغتنامه دهخدا*، فرهنگ فارسی دکتر معین) و فرهنگهای اختصاصی (*نظیر واژه‌نامه موسیقی ایران زمین* از مهدی ستایشگر و...) فوت شده است اما در برخی از منابعی که در آن از موسیقی شبه-قاره سخن به میان آمده است، «خیال» به معنی «نوعی سرود» معرفی شده است (مراجعه شود به تحفه‌الهند، ص ۳۵۳). شایان ذکر است امروزه نیز اصطلاح خیال و خیال‌نوازی در بنگلادش برای اهل موسیقی کاملاً آشناست از آنجا که نگارنده این سطور در نظر دارد در جای دیگر و با تفصیل بیشتر درباره این اصطلاح، مطالبی ارائه دهد، در اینجا صرفاً بعضی از ابیات حافظ و بدرچاچی که در آنها این کلمه با ایهام به معنای موسیقایی آن به کار رفته است ذکر میشود:

حافظ:

۱. افسوس که شد دلبر و در دیده گریان  
تحریر خیال خط او نقش <sup>۴</sup> بر آب است ۳۱/۳
  ۲. میرفت خیال تو ز چشم من و میگفت  
هیئات از این گوشه <sup>۵</sup> که معمور نمانده است ۳۹/۴
  ۳. هر دم از روی تو نقشی زندم راه <sup>۶</sup> خیال  
با که گویم که در این پرده <sup>۷</sup> چه‌ها میبینم ۳۴۹/۵
- بدر چاچی:

- ۱- عروس زهره در ایوان برکشیده چرخ  
خیال نسخه‌جاه تو میکند تحریر ص ۱۸۹
- ۲- بر آستین لوایت به سوزن خورشید  
خیال نقش بقا را فلک کند تحریر ص ۳۱۸

۳- ناکشیده سر چو سوزن از دل آزاری خلق  
نقش تحریر جلالش کی درآید در خیال؟ ص ۳۲۱

#### ۱۰. در خور

در خور به معنی «سزاوار و شایسته» است اما در ابیات زیر کلمه «خور» موهم معنی «خورشید» نیز هست:  
حافظ:

یا مبسماً یحاکی درجاً من الالٰی

یارب چه در خور آمد گردش خط هلالی ۴۵۳/۱  
بدر چاچی:

۱. آسمان شرع و ملت آفتاب ملک و دین  
آن که مر تخت خلافت را جمالش در خور است ص ۷۸
- ۲- در بر برّه ای صنم آهوی زر چراخور است  
جام طلب که بدر را پنج هلال در خور است ص ۱۱۱
- ۳- ای لب می و ش تو ساغر جان را لایق  
وی شب سرکش تو گوشه مه را درخور ص ۱۷۴

#### ۱۱. ده روزه مهرگردون

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون  
نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا ۵/۳  
راز انتخاب عدد «ده» چیست؟ چرا که اگر به جای «ده روزه»، «شش روزه»  
می گفت علاوه بر افاده معنی قلت به آفرینش آسمانها و زمین در «شش روز» هم  
تلمیحی داشت؛ تا اینکه مواجهه با این آیه شریفه، راز این انتخاب دقیق را آشکار کرد:  
«يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا»، (آنها از هول و هراس آن روز با یکدیگر آهسته  
زیر لب گویندای افسوس ده روزی بیش در دنیا درنگ نکردید. طه، ۱۰۳).

## ۱۲. زاغ

زاغ علاوه بر معنی مشهور (نام پرنده)، نام قوی از موسیقی نیز هست. امیرخسرو دهلوی گوید (نعت‌نامه):

گه به صریر آمده چون مرغ باغ      نغمه بلب‌لب زده از قول زاغ  
این کلمه در شعر حافظ دو بار به همراه «همایون»<sup>۱</sup> آمده است که آن هم از مصطلحات موسیقی است:  
حافظ:

۱. دولت از مرغ همایون طلب و سایه او  
زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود ۲۱۳/۴
۲. برو ای طایر میمون همایون آثار  
پیش عنقا<sup>۲</sup> سخن زاغ و زغن باز رسان ۳۷۸/۵  
بدرچاچی:

زاغ لولی بچه‌ای صدره سیمین در بر      در نوا کرده سراپرده زربفت خزان ص ۲۴۹

## ۱۳. زلف را به دست باد دادن

تعبیر کنایی «زلف را به دست باد دادن» به معنی «زلف را در معرض باد قرار دادن» است که علاوه بر معنی مذکور دارای معنی ایهامی بسیار ظریفی است که به جهت مهارت حافظ در کاربرد آن تاکنون مورد توجه واقع نشده است.

برای ورود به بحث شایسته است بیت زیر از حافظ را یک بار دیگر بخوانیم و در سؤال و پاسخهایی که مطرح میشود تأمل کنیم:

شکنج زلف پریشان به دست باد مده  
مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش ۲۶۸/۲  
پرسش:

چرا اگر معشوق زلفش را به دست باد بدهد خاطر عشاق پریشان میشود؟

به پرسش فوق معمولاً به دوگونه پاسخ داده میشود:

الف) منزل و مأوای دل عاشق، شکنج گیسوی معشوق است و چون باد در گیسوی معشوق بوزد، دل عاشق به رنج و تاب می‌افتد:

۱. در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج  
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد ۱۰۷/۸

۲. صبا در آن سر زلف ار دل مرا بینی  
ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد ۱۱۸/۵
۳. تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او  
زان سفر دراز خود عزم وطن نمیکند ۱۸۷/۴
۴. به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه  
جای دل‌های عزیزست به هم برمنش ۲۷۵/۴
- ب) وقتی که باد گیسوی معشوق را آشفته میکند، بر حسن معشوق افزوده میشود و هر چه بر حسن معشوق افزوده شود، آتش عشق عاشق نیز تیزتر میگردد:
۱. زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست  
پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست ۲۲/۱
۲. زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم  
ناز بنیاد منه تا نبری بنیادم ۳۰۹/۱
- اما پاسخ دیگری که میتوان به این سؤال داد در تعبیر کنایی «زلف را به دست کسی دادن»، به معنی رام آن کس بودن و در اختیار او قرار گرفتن؛ نهفته است. (دست در زلف کسی زدن: او را به سوی خود کشیدن، لغت‌نامه).
۱. حافظ که سر زلف بتان دستکش بود  
بس طرفه حریفیست کش اکنون به سر افتاد ۱۰۶/۸
۲. بخت حافظ گر از این دست مدد خواهد کرد  
زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود ۲۰۱/۷
- حافظ به اقتضای «غیرت عاشقی» هر چیز حتی باد را «رقیب» خود تصوّر میکند و از اینکه زلف معشوقه اش در دست باد قرار بگیرد، مکدر و آزرده خاطر میشود. این تصویر و تصور علاوه بر بیت آغازین این مدخل (شکنج زلف ...)، در ابیات زیر نیز مشاهده میشود:
۱. تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست  
دل سودا زده از غصه دونیم افتادست ۳۸/۱
۲. زلفش کشید باد صبا چرخ سفلہ بین  
کانجا مجال باد وزانم نمیدهد ۲۲۳/۴
۳. زلف در دست صبا گوش به فرمان رقیب  
این چنین با همه درساخته‌ای یعنی چه؟ ۴۱۲/۲

#### ۱۴. زهی

این تعبیر در شعر حافظ و بدر چاچی در چندین جا علاوه بر اینکه «ادات تحسین» است، موهم معنی «زه کمان» نیز هست:  
حافظ:

۱. طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف

گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف ۲۹۰/۱

۲. زهی خیال که منشور عشقبازی من

از آن کمانچه ابرو رسد به طغرای ۴۸۲/۴

در بیت نخست بین کلمات «زه» و «کشیدن» و در بیت دوم بین کلمات «زه» و «کمانچه» ایهام تناسب برقرار است. پیش از حافظ، بدر چاچی این کلمه را این گونه کانون ایهام قرار داده است:

۱. زهی ترک کمان ابرو که چشم راست پیوسته

سنانها گرد بر گرد دو لولی طفل بازیگر ص ۱۶۸

۲. تیر بین در جولان از سیرتیغ کشان

خه زهی تیر کز او گوشه‌نشین است کمان ص ۲۴۹

#### ۱۵. سایه

واژه سایه علاوه بر معنی مشهور «ظل»، معانی بعید و دور از ذهن دیگری نیز دارد. از جمله: «جن و نام یک دیو». به همین مناسبت شخص جن زده را سایه‌دار میخواندند. (لغت‌نامه). نیز این کلمه به معنی «آسایش» و «آرام و سکون» آمده است، مقابل شیب که به معنی جنبش و حرکت بوده است (لغت‌نامه، یادداشت مؤلف).

منجیک گفته است (نقل از لغت‌نامه):

به گاه سایه بر او بر تذرو خایه نهد به گاه شیب بدرد کمند رستم زال

باتوجه به معانی مذکور به نظر میرسد که حافظ در بیت زیر تناسب بین سایه و قرار (آسایش) و تناسب بین سایه (جن) با شیدا (دیوانه) را مد نظر داشته باشد:

ظل ممدود خم زلف توام بر سر باد

کاندر این سایه قرار دل شیدا باشد ۱۵۳/۶

صراحت کاربرد ایهام انگیز «سایه» در شعر بدر چاچی در ابیات زیر نمایان است:

۱. به بوی مجمر لاله دل مرغ پری‌خوان را

دهد از سبزه آرامی سمن کو سایه‌دار افتاد ص ۱۲۸

۲. شب سایه‌دار بود به بوی خلاص او

نغمه سرا<sup>۱۱</sup> ست مرغ سحر بر دف زرشص ۱۹۴

۳. آن دو سلطان ملائک وش و هاروت قدر

گویی در سایه خورشید پری دارانند ص ۳۶۲

#### ۱۶. سراچه

«سراچه» در لغت به معنی «خانه کوچک» و کنایه از دنیاست، اما در لغت‌نامه به نقل از *آندراج* به معنی «نام ساز» هم آمده است. به نظر میرسد که حافظ در بیت زیر این کلمه را با ایهام به معنای موسیقایی آن بکار برده باشد:

در این مقام<sup>۱۱</sup> مجازی بجز پیاله مگیر

در این سراچه<sup>۱۱</sup> بازیچه غیر عشق مبارز ۲۵۴/۷

پیش از حافظ، خاقانی و بدر چاچی نیز این کلمه را با توجه به معنی موسیقایی در کنار مصطلحات موسیقی به کار برده‌اند:

خاقانی (لغت‌نامه):

آنجا روم که داشتم از ابتدا مقام بگذارم این سراچه<sup>۱۱</sup> فانی و بگذرم  
بدر چاچی

به چنگ طره او دل چنان مقید شد که از سراچه<sup>۱۱</sup> دل ناله‌های زار<sup>۱۲</sup> آمد  
ص ۱۴۳

#### ۱۷. شاخ

«شاخ» علاوه بر معنی «شاخه» در فرهنگها به معنی «پیمانه شراب» ضبط شده است. شمس طبسی میگوید (لغت‌نامه):

شاخ گران زن مزین بیش دم این جهان خون قدح خور مخور بیش غم آن سرای  
ظاهراً در بیت زیر حافظ این کلمه را با توجه به همین معنی ایهامی مورد استفاده قرار داده است:

من همان ساعت که از می خواستم شد توبه‌کار

گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود ۲۱۲/۲

در شعر بدر چاچی این ایهام تناسب با صراحت بیشتری دیده میشود:

ز سبزه‌زار فلک چون دمید لاله زرد که را بود ز گل سرخ و شاخ باده گزیر<sup>۱۳</sup> ص ۱۸۷

#### ۱۸. شفا

«شفا» که در تداول فارسی‌زبانان بیشتر به صورت «شفا» تلفظ میشود، علاوه بر معنی «تندرستی» به معنی «کناره و لب» هم آمده است. (شفا جُرْف: کنار آبگیر). خاقانی میگوید (نقل از لغت‌نامه):

رو کابین شفا شفا جرف است از سبق مرا      آنرا شفا مخوان که شقایب است بس عظیم  
گویا حافظ در بیت زیر ایهام تناسب (ترجمه) بین «شفا» و «لب» را مدنظر داشته است:  
دل ما را که ز مار سر زلف تو بخت      از لب خود به شفاخانه تریاک انداز ۲۵۸/۵

#### ۱۹. طَرف

«طَرف» علاوه بر معنی «گوشه و کنار» مصطلح علم نجوم نیز هست: «منزلی است از منازل ماه...» (لغت‌نامه)، در شعر زیر از حافظ بین «ماه» (مهتاب) و «طَرف» ایهام تناسب برقرار است:

شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان  
که مهتابی دل افروز است و طَرف لاله‌زاری خوش ۲۸۳/۵  
پیش از حافظ، «بدرچاچی»، چندین بار این کلمه را کانون ایهام قرار داده است:

۱. کمند زلف تو با آفتاب با وجه است
- خط سیاه تو با طرف ماه بامعناست ص ۱۰۴
۲. از زلف بتان کم شو آشفته که میدارند
- سر زیر دو هندو را از طرف مه آویزان ص ۲۴۲
۳. گر سنبل مرغولت بر لاله تر افتد
- از غالیه زنجیری بر طرف قمر افتد ص ۳۶۰

#### ۲۰. عارض

«عارض» علاوه بر معنی مشهور «روی و رخسار» به معنی «ابر» و «باران» نیز آمده است. مولانا میگوید (نقل از لغت‌نامه):

تا هلاک قوم نوح و قوم هود      عارض رحمت به‌جان ما نمود

ظاهراً حافظ در چندین بیت این کلمه را با توجه به معنی ایهامی «ابر» و «باران» استعمال کرده است:

۱. در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو  
به هواداری آن عارض و قامت برخاست ۲۸/۴
  ۲. تاب خوی بر عارضش بین کافتاب گرمرو  
در هوای آن عرق تا هست هر روزش تب است ۳۰/۵
  ۳. خوی کرده میخرامد و بر عارض سمن  
از شرم روی او عرق از ژاله میرود ۲۱۸/۷
  ۴. از تاب آتش می بر گرد عارضش خوی  
چون قطره‌های شبنم بر برگ گل چکیده ۴۱۵/۲
  ۵. زینهار از آب آن عارض که شیران را از آن  
تشنه لب کردی و گردان را در آب انداختی ۴۲۵/۷
- پیش از حافظ بدر چاچی نیز به کاربرد دو پهلوی این کلمه توجه داشته است:
۱. وقت سخا برفشاند بحر کف او دُرر  
پر عرق سرد شد عارض ابر از حیا ص ۹۴
  ۲. شهنشاهی که در رفعت به بزم سلطنت گشته  
محیط چرخ را حاوی حباب عارض جامش ص ۲۱۱
- در بیت اخیر بین محیط (دریا)، حباب و عارض (ابر، باران) ایهام تناسب برقرار است.

## ۲۱. عمرش دراز باد

شکرفروش که عمرش دراز باد چرا      تفقدی نکند طوطی شکرخارا ۴/۲

عبارت «که عمرش دراز باد»؛ جمله دعائیه‌ای است در حق شکرفروش؛ اما ظاهراً حافظ نیم‌نگاهی به «عمر دراز طوطی» نیز داشته است؛ میدانیم که طوطی از پرنده‌گانی است که به طویل‌العمر بودن شهرت دارد و از این رهگذر است که عطار در منطق‌الطیر طوطی را «خضرمرغان» می‌خواند و او را رمز کسانی قرار می‌دهد که آرزوی زندگی جاودان دارند، البته به معنی کلمه خضر (سبز) و پره‌های سبز طوطی هم باید توجه داشت:

خضر مرغانم از آنم سبزپوش      بو که دانم کردن آب خضر نوش

من نیارم در بر سیمرغ تاب      بس بود از چشمه خضرم یک آب<sup>۱۴</sup>  
(عطار، ۱۳۸۳: ۱۱۱)

## ۲۲. کار

این کلمه علاوه بر معنی مشهور عمل، امر از «کاشتن» نیز هست و در اشعار زیر خواجه شیراز به هر دو معنی مذکور این کلمه توجه داشته است:

۱. من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را کوش  
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ۷۸/۲
۲. من همان ساعت که از می خواستم شد توبه کار  
گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود ۲۱۲/۲

## ایهام شنیداری

### ۱. بادام

در بیت زیر از حافظ بین کلمه «دام» در «بادام» و «قفس» ایهام شنیداری (ایهام تبادر) برقرار است:

- واله و شیداست دایم همچو بلبل در قفس  
طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست ۶۳/۲
- در شعر بدر چاچی نیز آمده است:
۱. در آفتاب آهوی بادام مست تو
  ۲. گر تیغ نیست تیر چرا در نیام شد ص ۳۶۱
  ۳. زهی دو آهوی صیاد مست تو بادام
  ۴. کشیده زلف سیاه تو ماه را در دام ص ۳۷۹

### ۲. خروش

«خروش» در بیت زیر؛ کلمه «خروس» را به ذهن متبادر می‌کند؛ که با «عرش» تناسب دارد:

وقت صبح از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت  
قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند ۱۹۴/۱۰

قدما معتقد بودند که خروسی در عرش است که خروسان زمین آواز خوانی خود را با آواز او تنظیم می‌کنند؛ نظامی میگوید: (بزم دیرینه عروس، ص ۱۶۴):

۱ - شنیدم که بالای این سبز فرش      خروسی سپید است در زیر عرش

۲ - چو او بر زند طبل خود را دوال      خروسان دیگر بکوبند بال

البته لغویون معتقدند که «خروش» و «خروس» از یک ریشه‌اند، واژه خروس از ریشه Xraos به معنی خروشیدن و غریو برآوردن و خروشان و مویان مشتق شده است. (فرهنگ نامه جانوران در ادب پارسی، جلد یک، ص ۳۳۹) که در این صورت معنی ایهامی مذکور تقویت می‌گردد.

### ۳. راست

در بیت زیر کلمه «راست» مرکب از «را + است» میباشد. اما از کنار هم قرار گرفتن این دو کلمه، واژه «راست» شنیده میشود که با «زه» (زه کمان) در «زهی» ایهام شنیداری میسازد:

زهی همت که حافظ راست کز دنیی و از عقبی

نیامد هیچ در چشمش بجز خاک سر کویت ۹۴/۷

چرا که «راست کردن کمان به زه» به معنی «تیر در کمان بستن» آمده است.

سعدی گفته است (نقل از لغت‌نامه):

کمان کیانی به زه راست کرد      به یک دم وجودش عدم خواست کرد

بدر چاچی نیز این تعبیر را (را+است) در کنار پرده و راه و مخالف به کار برده است تا موهم کلمه «راست» از مصطلحات موسیقی باشد:

سپهر بر در او پرده نگارینی      که راه بسته مدام از پی مخالف راست

(ص ۱۰۰)

### ۴. عمر

ز وصل روی جوانان تمتعی بردار      که در کمینگه عمر است مکر عالم پیر

در بیت فوق بین «تمتع» و «عمر» ایهام شنیداری بسیار ظریفی برقرار است؛ هنگام قرائت تعبیر «عمر است» کلمه «عمره» شنیده می‌شود که با «تمتع» (حج تمتع، حج عمره) مناسبت دارد، (مصرع اول این بیت مطابق چاپ علامه قزوینی و دکتر غنی می‌باشد، این مصرع در چاپ دکتر خانلری به این صورت آمده است: «وصال روی جوانان

غنیمتی دانید» که فاقد ایهام شنیداری مذکور است. پیش از حافظ بدر چاچی نیز این کلمه را کانون ایهام قرار داده است:  
برآستان تویک حج مثال صد عمر است که آستان تو آمد چو پیشگاه حرم (ص ۲۳۱)

### پی‌نوشت

- ۱ - شماره غزلها و ابیات مطابق دیوان حافظ به تصحیح دکتر خانلری میباشد.
- ۲ - زیج: کتابی است که منجمان، احوال و حرکات افلاک و کواکب را از آن معلوم کنند (لغت‌نامه).
- ۳ - تحریر: پیچیدگی در آواز، غلت دادن آواز.
- ۴ - نقش: تصنیف، قسم نهم از اقسام چهارده گانه تصانیف مربوط به موسیقی قدیم.
- ۵ - گوشه: قسمتی از یک دستگاه موسیقی.
- ۶ - راه: نغمه، مقام، پرده.
- ۷ - پرده: دستان، نوا.
- ۸ - همایون: نام شعبه‌ای است از مقام بزرگ (مراجعه کنید به رساله موسیقی تألیف عبدالرحمان بن سیف الدین غزنوی مندرج در سه رساله موسیقی قدیم ایران، ص ۱۲۷).
- ۹ - عنقا: آهنگی است از موسیقی نیز نام سازی است که گردنی دراز دارد.
- ۱۰ - در کاشف الاسرار راجع به ارتباط «نغمه‌سرایی» و «جن‌زدگی» آمده است: معمول است که چون بر کسی آسیب پری باشد، پیش او نغمه‌سرایی کنند. چون پری بر سرش حاضر گردد نجات او سؤال کنند (کاشف الاسرار، ص ۱۹۹).
- ۱۱ - مقام: در اصطلاح موسیقی، پرده و راه را گویند
- ۱۲ - زار: به معنی نالان است و مجازاً به معنی آهنگ زیر هم آمده است (لغت‌نامه).
- ۱۳ - شاید حافظ در غزل مشهور خود که با این مطلع آغاز میشود:  
نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر  
(غزل ۲۵).
- به قصیده بدر چاچی با مطلع:  
چو سبز خوان فلک زر نهان کند در قیر میان لای سیه مه رود چوکاسه شیر.  
نظر داشته باشد.

## منابع

- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.
- بدر چاچی (۱۳۸۷)، دیوان تصحیح و تحقیق علی محمد گیتی فروز، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
- حافظ (۱۳۶۲)، دیوان، تصحیح و توضیح دکتر پرویز ناتل خانلری، خوارزمی، چاپ دوم.
- خاقانی (۱۳۷۷)، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، زوآر، چاپ چهارم.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید.
- رامپوری، غیاث الدین (جولای ۱۹۸۶)، کاشف الاسرار (شرح قصائد بدر چاچ)، طبع دوم، مطبع نول کشور.
- سه رساله موسیقی قدیم ایران (۱۳۸۱)، به کوشش دکتر منصوره ثابت زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول.
- عبداللهی، منیژه (۱۳۸۱)، فرهنگ نامه جانوران در ادب پارسی، پژوهنده، چاپ اول.
- عطار نیشابوری (۱۳۸۳)، منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، چاپ اول.
- معدن کن، معصومه (۱۳۷۸)، بزم دیرینه عروس، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- میرزا خان بن فخرالدین محمد (۱۳۵۴)، تحفه الیهند، تصحیح و تحشیه دکتر نورالحسن انصاری، بنیاد فرهنگ ایران، ج اول.